

اعمل فاختلت رطبة فاكلتها راما اشهىها نجلىت الرطبة نظره فوصله فلما هبط
ولام روز فاعتمد لخلصه لبت بها طمه فاطمه حوار وابنه فاذ استيقن الى نجاته
الجهة شعوره رايته ابتهي فاطمه كنت الانضرت عليه السلام كه دقيقه مراد بشب عران باسها نهاد برده جمل
اجبرت وست رايس داخل کردم راد بشت ودران حال من سرور خوشود بودم پس ناكاه رسیدم ببرختي زلزه
کرم مع بور بود در زير آن درخت و تصل مع آن و فرشته راديم که زبور دلهايی کون یي چند و بهمن کار
مشغول اند تاره زرقی است پس پشت رفتم پس ناكاه رسیدم ببرخت سیپی که زیده بودم سیپی که بزرگتر ازان بشد
پس که فتم بجي ازان سیپ پس تراشیدم اترا پس بیرون آمد بهمن ازان سیپ یک جو رکوبی که خداهايی
اوغل مشبیر کرکس اند به رازی پس کفتم باں خود که تو براي سیپیتے پس کریه کرد آن خود گفت که براي پسر مخدوتو که
کشته خواهد شد از روی ظلم یعنی صین ابن علی ع پس پشت رفتم ناكاه رسیدم بجز ماي تر که خدم بود از سکه بهمن
از شبهه پس که فتم یک خدم را و خوزدم اترا و طلب مرغوب من هست پس آن خدم کرد به طبقه همچنان
برکاه که فرد آدم خدم من با خدی یکم پس خاده شد خدی که اغا الیه پس فاطمه خور است . رصرت انسان
پس برکاه مشتاق بیشوم بھی بیشت بوسکنم زاچه رفته خودقا ملسمه را المفید عن امر العفضل بنت الحرف
الفداد خلت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقالت يا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم رایت الیله حلمًا فی منکر قال رما هر قال انه شد بد فال ما هن قال
رایت کا تطبعه من حبیل و تطبعه ری صفت فی جهنم فی نقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم خیل رایت ندی فاطمه علاماً نیکون فی جهنم فی لیت فاطمه الحبیل
علیہ السلام فی نکات فی جهنم که ما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلت به
یعنی علیه السلام فی صفتہ فی جهنم تم حانت می تقانه فاذ اعینا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نهر قان بال منع نقطت مای ایت و ایت يا رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مالک فیال ایمان جریل علیہ السلام ناچھوئی افت سقوط بی هنار اما کنم
بتریبه حیره است اذیت کرد میفید از ام الفضل بنت الحضرت که او را خل شد بر سر کشید ای صلی الله علیہ وآلہ وسلم یعنی آدم نزد رسول
صلی الله علیہ وآلہ وسلم کفت ای رسکنہ صلی الله علیہ وآلہ وسلم شبک شمعه خواهی دیوارم خود که منکرو به است کفت رسکنہ ای
کرآن خواب چیز ام فضل که مسجد آن خواب شیخه ره است این بسیاره است که از ابراهیم زبان نی توانم آور کفت رسکنہ صلی الله
علیہ وآلہ وسلم که پیش از این سب کفت ام الفضل که یاد که کوچاپره از کوشت بین تو جریه و درگفت این نیاده است هست پس
رسکنہ اصل الدعیه و از کسد که کس خوب یاده مراده باشد فاطمه علیہ السلام پسری پیش خواهد بود و آن پسر درگفت راهیس زاده
نام فاطمه پسری و بود آن پسر درگفت این پیش که فخر بود و بود رسکنہ اصل مدعا و ای و سلام ام الفضل رسکنہ که پس بر و م
روزی آن پنجمین ایام میین علیه السلام را کجاست سول خدا صلی الدعیه و ای و سلام این نادم اخرا در کنار آن حضرت
پیغمبر از کند و میکرد و پشم سه کند ایضیه اللہ علیہ وآلہ وسلم بر بر زه است کشید رسکنہ ایاد و پدر من نیست ایضا و
ترابینی از پیغمبر ایکی کفت رسکنہ سیانی سی و ای و سلام که جریل پیش این آمد پس بزد و امر اک است من روزه باشند که چشم
این پسر را او و جریل پیش این خاک سرخ نمک ف دیں تیل تری با سنهها و قل احیز ها فتحت به یونهایه و ضغط
ز جنوب قطرت سر بعله قطره علی قلب ای ای صلی الله علیہ وآلہ وسلم فقرضته بکی علیه السلام
فظا ای ای صلی الله علیہ وآلہ مهدایا ام الفضل تهذیل اثی تغسل و قلد ارجعت اسی قالت منت کته
فی جنگ کار قمت لایته بیما فیت فی جنگ نهیکی نفت هم بکاره کیا یا رسول الله صلی الله علیہ وآلله
نه قال ای جیس شیل ای ای ناجزی ای ای امتنی تغسل دلی هدن اور داشت کرد و است یه تربیت یعنی ریوت
گردشت و در اخزان و رایت نقل کرد و است از ام الفضل که اکفت که آور و م روزی حسین عده رایش سوون خدا پس نهاده
او را در کنار رسکنہ اصل الدعیه و ای و سیان علیه السلام پیش چکیسته نظره ای بول حسین بر پا چسبیدنی علیه السلام
که کنار ای ام فضل ای پارچه من شسته خواه شد و به تحقیق که چرد آور دی پسر را کفت ام فضل که یون این که ایم یخبره ای
شیوه می پس برند است هم میین علیه السلام را از کنار رسکنہ ای و بدستور در کنارش که از شتم و پنجم خاستم ای ایام آب

زینه دیم رسکن اسقی الله علیہ وآلہ وسکن کریم کے سب سب کریم کے زیر سکن اسقی الله علیہ وآلہ وسکن
 لبریت میریں آمنزد من پس خبر داد که اسست من خواست بن پسر را و عن امام سلمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما انلت
 بنی اسرائیل اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسکن یو هرجال سع الحسیر علیہ و السلام جال سریع مجرہ اذهمت
 عیناً بحال بالرسو ع فقلت له یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسکن امر الکتبی جعلت فیل الوفیان بنی
 نصیر بیل علیہ السلام فغرازی یا بی اخسیر فاحبہ بی اطبایفہ مرابیت نفتله لانا اللهم اللهم شفا
 رویت کہ وہ سنت یہ احمد بن عبد اللہ تعالیٰ عنہما کہ کفت ام سرکرد روزی رسکن اسقی الله علیہ وآلہ وسکن
 السلام شستہ بو دکنہ را کھنہ کر کریم کے ناکاہ پڑائیتے نہ دو جسم رسکن اسقی الله علیہ وآلہ وسکن کے ای رسکن کے اجابت
 کریم کے کریم کے سکنی اپنے بانٹت و مہابیت رسول حنفی کہ آدم جبریل علیہ السلام پس خبر ماتم پھر من مسین علیہ السلام من دو
 و خبردار بن کریک کر کر وہ از دست من خوبی کشت حسین عبد السلام را نہ سامدھنے ای تعالیٰ و دشان شفاعت مادر و سے
 باستادہ عنہا ایها نال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسکن و موعنہ نادات لیلہ فعاب
 عن اطویلاً ثر جامنار و هو اشعت اعزر بید و مصنفہ فقلت له یا رسول اللہ علیہ وآلہ وسکن
 نفیل اسرائیل نہیں الی موضع العرائی فبالله کو بلاغ ایتھے نہیں صرع الحسین بی
 و جماعتہ مربی لدی و اهل بیت فلم انہل الفد دمایہم نہاہی فیلیں و سبیطہا الی نفیل خلیا
 و احتفظت بھا با خذل نہایا ذاہی شبہ تراہ سحر فوضعتہ نیشا را و میلان دست راسہا
 و احتفظت بھا با خذل اخرج الحسین علیہ السلام مملکہ من جھاٹی العرائی کشت اخراج تلك المفارقة
 و دکل یوم دیسلا فاستہما و ایضاً علیہا اثرا بھی بصابیہ فلما کاربیں الیں م العاشر من محرم
 و هؤالیوم الذي قتل نیہ علیہ السلام اخر جنها فی ایل المهاجریں هی بحالها شرم ددت لیلہ
 اخراج ایها فاذ ای دم عیبط فصحت فی بیت و بکیت و کظمت عینظی مجازۃ السمع امدادیہم
 بمالکینہ پیر علیہ الشہادۃ نسلہ انہل حافظة المؤقت و الیوم حتی جامع المذاعی یعنی

خون مارایت در داشت کرد و هست یه باشد خدا ام سدر فی الله تعالی علیها هنکه بخفن بردن رنجوں که
صلالله عیینه و از انداد من کیشپ یعنی بر قوت شب هوند اسی اللہ علیه السلام کیش هن بود و باز انداد من برخاسته
بیش غایب شده از مادرانی ببیه ازان نزد من آمد در حالی که بود آن عذر عذر مزدیده کرد پرسی ادانتا نه و تن دکتر
آورده و مشت اوبن بود پس کفتم با کاری رسول صفت اچیت مردگی هنم ترا کرد ببرخواسته و دعیار آنده پس کفت برخواسته
صلالله عیینه و اذکر درین وقت شب هنکه سایر افراد ای برای سبه عالم برخواصع عراق که از اکبر خاکویشه پس خوده
بن درینی تقدیر علیین الدام پسر خودم را وفا کرده شد که بس ساعت را از پران و احییت خودم پس برداشت
قطرات خونهای شد و اوان نظرات اینک درست نهست و درست بسوی من را ذکر کرد و گفت که بجز این را درین وقت
کن پس که فهم من از این پس و این بخمام آن خون برداشتم فاک سخن پس بنا دم انداد شیش و هن شیش را بند کردم
با بخمام و کافی نظرت آن کردم پس برگاه کرد و گفت صین علیک السلام از کجا بجانب عراق همواره روز و شب بیرون ای این
آن شیش را پس بسکردم انداد نظر بین دم بسوی آن و سکر بسم بر صیت صین ع پس برگاه شده روز دم
از محروم و آن روزی بود که در آن کشته شد صین ع بیرون آورد دم آن شیش را در اول روز و در اول وقت فاک بود
در آن شیش بکمال خود دوران اصل اتفاق ویتی روز خوده بود پس باز کردیدم آن شیش ۱۱ خرداد کاه بود آن که
خون تازه مثل پاره کوشید پس فریاد براور دم و خانه خود و کریک کردم و فرو خودم عصنه خود را یعنی از گرمه
دانهان خود را باز داشتم بجز اینکه دشمن احییت را بدینه آواز کرد و من بشنوید پس روز تر شماسته داشت
کنند برسین علیم و ایم ما پس بواره لفظ طاری دیده داشتم وقتی یعنی تاریخ هشتم محرم و اخر روز راتا هنکه آه که
که از شهادت صین ع خبر بید او پس واقع شده اینکه دیده بودم یعنی قاصه کی که خبر مرگ صین علیک السلام آورده بود
او هم پان کر که داشت شیوه شدن صین علیک السلام روز دهم محرم اخر روز بود محمد بن جعفر را نهاد
با سنا ده عربانی عبد الله علیه السلام این جرمیل نزل علی محمد عظال یا محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و علیہ السلام و معاشر بمن بودیم و معاشر میم تفتله امتنک مرتعبد ک را ایت که
و

وادوسن خلوانه قالا صلح ذرتی تکانت ذرتیه کلهم ایمه پس لخفن بکامهت حسین علیه السلام کجا هر صلح
لی نی ذرتی یعنی اصلاح ن... بیه من که لذان همان بین اولاد خیوم میشود، صلح ذرتی بخوبیه، میش هنک ذرتی هر کنم
اصلاح کن هر آینه ی بورنده کام ذرتیه سین علیه السلام، ما ان رله برضع الحسین، هر باطنمه رلامن اشی رلکنم
کان معنی به این فیضع ابها منه فرضیه نیم صرمنها مایکفیه الیو میں، و اللئه قلت حلم الحسین من
لحمر رسول الله صلیم و دمه ولیم یلد مولود ستة اشنه لا عیسی ایش بن نیم راحسین ایش علیه السلام
سلامه علیهم و شیرزاده از حسین از فادر و از زن و بیوه کنم او، و بیشه سین نزهه زهه صلیم یعنی راجهه مدت، و مخدای آور دغه
پس بی نهادان صلی اللہ علیہ وسلم راحست حمزه اور دین سین علیه السلام در زندگی از زن نهشت اقد، شیر که کفایت میکرد، و دسته
و زد ایس و سهه و بود کو خست حسین از کو خست و خون پیزه مسلم، تولد شه هرچیز فرزندی که دست
علاد شسته باشد که عیسی ایش بن مریم، سین ایش علی علیه شام حضرت قیویه عرجیحد بن الن رار عن اللئے کا خطاب
محمد بن سهل نای بسیاری غیره قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقیل لما ره ط جبر میل
علیه اس رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم راحست الحسیر علیه السلام اخذ بیل علی علیه السلام فخرا به
ملیا من البهار فغلیه ما عربه فلم تفر فاحتی هبیط علیه ما ببریل او ثال رسول رب العالمین نفع الهماء
برکما یقرع کما السلام ریقول عزمهت لما صرخ ما ثال بضراب عصر بن محمد بن قویه از نجیب عصہ الرزرا از ای اکھر
از الحسین بن پسان از سین بیاره غیره آن روایت کرد و هست که کانت سعید بن بسا که شنیدم ابی عبد الله عدائد م، که یکفت
که هر کاه ببریل خبر شناد است حسین علیه السلام بر سوکن ارسانید جناب شیخه هد اکر ففت و دست علی علیه السلام پس خوت کرد
و علی آزاره ای دراز از وزیر عالیه سوکن او علی را کریه و با هم کریسته پس از هم جدا شد و تا آنکه نازل شد هر دشان ببریل
ناکفت رسول رب العالمین این شکر مایه است و گفت برسیو کند او علی که برو دکار شما بخواهد شمار اسلام و میکوید که میکند
ی دیم شمار اکه شما هر دو صیر را کار چند شویه پس صیر کرد و هر کچه و داشتیت ایزه دی است ایش بایو یه فا لا مالی
عصفیه بنت عبد المطلب قالت لما سقط الحسیر علیه السلام من بظر امبه کنت و لیتهما

شال پی صلم باعبده هلى الحسنه فقلت يا رسول الله صلعم انا له من طفه بعد فقل صلعم ما عمه
انت منظفته اس. الله تبارکه و تعالی فدلطفه ابن ماجه در امامی از صفت دختر من الطیب و ایت کرده است که چون
حسین علیه السلام از شکم مادر خود جبهه شد من توهید خدمت جانب فاطمه علیها السلام و در کتفت بنی صلعم ای عصیانی
پسر را پس گرفتم ای رسوله صلعم چون زین پاک نکرده ام پس گفت رسوله ای عصیانی از رایک سکنی غیری که منه ای تبارکه و تعالی
ارایا که کرد و هست و نیمه عنها نالت لاسقط الحسین می من. لظن امه فدل فعته الى الینی فوضع النی
صلعم لسانه فرضه و انبیل الحسین علی انسان رسول الله بمحتیه قالبت فهم کنت احسب مثل
الله صلعم بعد ز لا الی ای و عسلام قالت یا ال الحسین فقبل البی علیه السلام برعینا ثم دفعه
الی رهی سکی و یقول لعر الله قوما هم قاتلوک یا بی یقنو لها قلت قالت قلب فدا ک ای نهی
و من فیضه تعالی الصیه اباعبده من بی ایمه لعنهم الله و در امامی رایت هست از صفت هر کاره و میتوان
حسین علیه السلام از شکم مادر خوپش دادم اثرا بر رسوله ای پسر نهاد اخفرت صلعم زبان خود را در دهان حسین علیه السلام
در آواره و حسین علیه السلام بزرگان رسول خدا دران حال که بی عکیه از رای پسر کفت صفت صفت که مر اکمان بیشه که رسوله ای عذایسه
حسین علیه السلام سیره و شهید را گفت صفت که پس بول کرد حسین و پس برسید بی دریان هر دهیشم حسین را پس داد او را بن
دران حال میگرایست رسوله ای پس گفت که یعنی که کشند کان توادی پی پسر من و یعنی کلام را ندار کفت
صفیه کفت که گفت رسوله ای که پرورداد من فیه ای ترباد که قتل خواهی کرد او را گفت بخشند او را کردی یا بی ای عیینت که
من دیگر برآشان بروی ای رسول الله صلعم فاصم ایه را اخذ که کام سمع ریه مل و یحبل و یخمد و یخا
کرد و شده هست که چون حسین علیه السلام بتواند شد بر فاست رسوله ای و رفت برسی او را که گفت او را در کنار خوزه بودند
حسین علیه السلام که تسبیح و تہلیل و تمجید خدا ای تعالی میگرای المشیع الطویل میسناده عن الرضا عن ابا ایه
عمر بن الحسین علیه السلام قال حل شتی اسماء بنت عیسی الشعییه قالبت
حلقات فاطمه عبنت رسول الله صلعم بالحنفی و الحسین علیه السلام اسلام قالت فی ولد الحسین

در تولیت پنجم از سهادی اهل ولی سال پیاپی از هر سه تا هشت ماه از هر سال تا عالمانه
یوم الخميس اول یوم شصتماه مهر خلدون مشعشعار سنه اربع من شهر مهر اشنهه عزیزه
یومه اراسمه الحسیر بی فی التورته شر و فی الاخل طایب منقوص است که تولیده حسین در میان خندق
در یکم دی غذیه بازگشته بنا نیز بیشترین سال پیاپی از هر سه تا هشت ماه از هر سال فرموده
در تولیت شصتماه دو را کنیل طایب و دری اینه لهم بکریه بی راجفه الا الحمل و الحمل ستة اشهر
و در ابتد که دو شصمه هفت که تحقیق خود را تولید و تولد برادر او زده نکرده است حی و مدت حی شش ماه بود کنیه ابو عبد الله
الخامس ابو علی القابه الشهید السعید و السبط الثاني والامام الثالث و بود کنیه امامین
ابوعبد الله خامس کشاد ابو علی ابو وابه . تقب امشبه عمه و سبط ثانی و امام ثالث و قال کمال الذهن بالطلمحه کلیه هنین
علیه السلام ابو عبد الله لا عیسی راما القابه ذکریش لا الرشید و الرطیب و الرؤوف و الرشید و
النکر و المبارک و المتابع لم رحمات الله لاسلطرا شهراها النکر کن اعلاها هاتبه ما القبه
یه رسول الله صلیعیم فی قوله عنه رعاججه ائمما سییل اشیاب اهل الجنة نیکور رسید
شریفها و کذلک اسیط قانه صلح من برسد علیه رسیدرانه قال حسین سبط من
الاسپاط رنادامن الحشیاب رالله لیل علی ذات الله عز وجل کمال الدین این طور گفت کنیه
حسین عبد السلام نقطه ابو عبد الله سنت - غریز کن القاب نحضرت لیل به رشید و طیب و دین و سید و ذکری
سبارک و تابع نکره خداست آنچه یعنی تابع صفاتی مسائی مسائی تعالی و سبط و شهور تراز محمد بن القابنی کی است مکن برتر از جد
آن القاب از روی تسبیه ایست که ملقب کرد رسول خدا حسین را به ان لقب دریست خود از عیین و برادرش من که
این برند رسید جوان اهل شیخ است این سبق بید اشرف ایقابت و پیغمبر اذیب ط اشرف ایقابت هست
چرا که سمعت رسیده هست این خبر از رسول خسنه که فرمود آن صدم که حسین سبطی هست از اسپاط عینی از جمله آن
اشیاء هست که هذا تعالی ذکر آنها نموده هست در قران داین اشیاب در آن قاب اشرف زیاده کرد هست که عینی

دی به نزدیک و دلست کننده است بیرداست خدا و قتل المقدم و کار الحسن و بیش به مرجید راهی میگذرد
 الحسن بیش به مرجید راهی میگذرد و کان علیهم السلام جیوی رسول الله صلیع من
 جمیع اهله راهی کنند است معنید که بود من میگذرد رسول حسن اصلیع از سینه تا سر و در حسن شاه بی از سینه تا بر و پا
 همچنین اصلیع را بود آن هر دو مجموعه از تنام اهل داده اند اخترت و ماری ندان عربستان. من اند
 عنه قال سمعت رسول الله صلیع یقینی الحسن و الحسین اللهم انجیلی انجیلی انجیلی
 اجیلی ایام کرد و هسته ایان از سهان رضی اند عنه که کفت سهان که شفیعه رسخی اسلم را که بیضه و بارهند ایا گفت
 دوست پیارم من حسین را پس دوست دارای شرکی را که دوست دارای شرکی را دوست دارای شرکی را دوست دارای شرکی را دوست
 و الحسین علیهم السلام اجتنبه و مراججه اججه الله مراججه الله ادخله الجنة و من اغضنهما ابعشه
 اللهم خلیلیه فی النّاسِ و کفت آن صلیع که هر کس دوست دارد من حسین علیهم السلام دوست دارم او هر کس که من
 دوست دارم او را دوست داشت منه ایتعالی او را و هر کس که دوست دارد او را دوست داشت ایتعالی دار
 بعض دار و بان هر دو تعین درم با و هر کس که بعض دارم با و بعض دار و حسن ایتعالی با و
 محمد کر و افراد را نشی میگشت وارد او را و و زخم ابن قوی پس با سند از عربی عبد الله علیه السلام
 قال لحاولت فاطمه الحسین بجاءه جبیل را که رسول الله فتال له ان امتک لقتل الحسین
 مربعده که ثم قال الا امریک من تو سنتها فضرب بیجاجه فاخراج من تربه که بلا
 فارها ایا به دشمن قال هن و السریعه التي يقتل عليها ایش قولیه با سند خود داشت
 کرده است از ابا عبد الله عیسیه ایش دام که نمرود اخترت عیاش دام که هر کاره زاد ناطمه حسین مراد جبریل سبی رسکند
 پس کفت هر سرکن ایه که بمحقق است تو خواه کشت حسین را بعد از ثوبه ایه که جبریل که ایه که ایه که کشته
 خواه شد حسین دران پس زد بارزی خود پس برون آورد از فنا که بر جا پیشنهاد حدا پس کفت جبریل
 که این خاک آنست که بر این حسین کشته خواه شد ر با سند اعن عبد الله حسن الغنی عن سلمان

قال رهيل بقى في السهرات ملك لم ينزل إلى رسول الله يغره فنزل له الحسين راجحه ثم
يأته ريح حمل عليه ذي شهر عاشر عام ذي برمي صدق لا طرفاً محن ولا نقم رسول الله اللهم اصلحْ
من حذله واقتله واذْجِنْ مرويَّه رلا نتعاب ما طلب قال رهيل بقى احل ممْ
تابع على فتله او كلام بني همار بـ **الآية الصادقة** حين اوجعل م او برص حصار ذلك في راشه
وتسليهم في عبد الرحمن. عنى باسناده اذسان روایت کرد و است که گفت سهان که باقی شاهزاده اسماها نظر
دزدی نکاری بـ **رسوله** او رحیمه اور حایکه اتم بـ **سی سکه** و اور حایکه افتد و پسراد سین و غیر سید او او را بثواب دادن خواه او را بـ **بود**
نوشت **دری آو و سهی رسونه**، غاک متقل سین و اور حایکه افتد و بـ **حسین** ذبح کرد و شد و گشته اند و خدشده و فرع
که اشتبه و خواه و زاری را در نشده پس گفت رسخند اپاره خدا یا خوار که ران کسی را که خوار کرد حسین را بخش کن که را که گشت و
دفع کن لسی **ما کم ذبح** که دا و را بجهه در خدن گشته اور را با چنگه طلب کر و گفت سهان که باقی نامه بیکس ازان کسان که میگشت
بروزه و قصی سین و بـ **بایک** بـ **بیک** بـ **بود** نکه اینکه سید اسرائیل و دیوان شده یا بجز و می بس و می شد و گفت آن مرعن
روایت در نیان باسناده عن اربعاء قال الملك الذي حاير المحمد صلى الله عليه وسلم
تفتن الحسين كارجبريل الروح الامير منشور لا جنه باكي صارخا قد حمل
من قبة رهو بروح كالمشك و قال رسول الله تفتح امة تقتل فرجي اوجع قال فرح ابني
قال يصر بها الله بالاختلاف فخلف تلو بهم و ان بس روایت کرد که فرشته که آدم برسے پیغمبر
مشد و اهل میهن میان فرشته جبریل روح الايم بود و هالبلد بود آن روح الايم پر کشاده و گریان و نفره زان
و ببر داشته اور و ره بود اغای سین و آن بوی خوش سداد یون مشد و گفت رسخند ام که لایا فلاح خواه یافت
امشی که خواه یافت بچه را با گفت بچه و خزمه این شک را دری گشت جبریل که خواه بزد اسراء و هلال حوار کرد آن کرد و
مند ابعادی سب احمد فیس نکت خواه بشه و بیانی شان و بسب اخذان بهم تناول و بیدال بود و گشته
خواه بشه شد فـ **التحمہ** بـ **بیانی** و **بیانی** بـ **بعض** لا **خوار** ملکا من ملکة الصفع **الاعلی** اشتاف

قریة النبي عليه رالله العصمة راستاذن به بالنزول الى الاصراره و كان ذلك
 لاله لم ينزل الى الاصراره امین حلو فسلما اراد النزول ارجى الله تعالى اليه يقول بها الملك فيخر
 بـ**ذلك انت جلا مرامبه** اسمه بن ميد بقتل فرخة الطاھر ابن الطاھر نظيرته البتوی سریعہ میت عرب
 قال الملك لقد نزلت الى الاصرار ما مسرا بـ**بن مید** مکف اجزءا بهذ الجزا فلخیع و شجا
 لـ**لا سخی منه انت** الحجیه بقتل ولدك فلتنی لم انزل الى الاصرار فالفندي الملك من بعث
 ما سبی **ابن افضل ما امرت به** فلحل الملك الى رسول الله فنشر الحجیه بـ**بن مید** به و قال يا
 رسول الله اعلم ما استاذت في القبول الى الاصرار بـ**بن مید** فلریتك و زیارتک فلبت بهی
 فـ**خاطم الحجیی** و لمرانک بهذا الحبس و تکرک لـ**بن مید** لاتفاق امر رابی عزر جل اعلم بما محمل انت
 بر اینکه اسمه بن مید زاد الله تعالى لعنی في الدنيا و عذابا في الاخرة يقتل من خلق
 طاھر بن الطاھر و لا تمنع قاتله في الدنيا من بعد الا تلیلا و ریاحن الله مقاصدا
 على سوء عمله به يكون محل فلت و بكی النبي **بکار عاشش** ارد قال ایها الملك هل تفلح
 امته بقتل ولدی و فرخ ایشی فقا لله يا محمد بـ**بن مید** میهم الله باختلاف فلیهم ولهم
 فـ**دار الدنيا** و لهم في الاخرة عذاب عظیم و بحاجت که ریاست کرده شده است و بعض اعذار آنکه
 حقیق فرشته از فرشتگان علاوه علی بـ**بن مید** بنی شئت شده و اجازت خواست از پروردگار هز بـ**بن مید**
 زیارت رسول خدا و آن فرشته کایی هر زمین مازل شده په داده استدای خنوق شده خور پس هر کاه اراده نزول که در ذی
 الشک علی ابری او در حالمی کفت حنیه ایشی با وکای فرشته خبرده همچو اینکه مردی از است که نام او یزد خواه
 هزاده کشت فرزند را که آن فرزند خود را هر یکت و پسر طاھر است آن طاھر که نصر و شمشیر می خوان است دینه
 یعنی حضرت فاطمه زبیر ایشیه ایشیه کفت آن فرشته که هر آن یعنی حقیق مازل شوم هر زمین و دماگان به یعنی دیده
 شرحت آن پیغمبر تو سرور دشاد باشیم پس چون خبر دهم از این خبر غم فرا و حقیق که من شرم سیدارم از پیغمبر

از اینکه در دنیا کنم او را بخواه اون قتل پسرش پس آینه از کنایه می شد من بسوی زمان گفت مادی که پس داکر و شده بکش
 از بالانی سرشن ایکن بخون اپنے بان امور شده پس آمد آن فرشته بخواست پیغمبر حنادا بچشم باش خود پیش پیغمبر حنادا گفت ای
 رسول الله بدان که من اذن خواستم در فرد آمدن نبین اشتیاق دیدن تو دبرای زیارت تو پس ایکلاش پروردگار من قیشکش
 پل پیر مراد غنی آور دم برای تو این پیغمبر حناده رهست مراجعی کردن حکم هر در دکار عدو جمل ہا ان محمد کو تحقیق مردی از هست
 کن حم او نیز بد است زیاده کندا اور احشیا تخلی لعنت در دیناد عذا ب د آخرت قتل حرام کر پسر ترا که خود طلب برہت دلخواست
 یعنی پسر فاطمه بہت دبیره در کنواه شد کشند او در دینیں بعد کشتن پسر تو عمر کم و موهنه حوانی کرد اور احشیا تخلی در حاییک
 اور اقصاص حرام بخواه بخصل مباود حرام پوآن فاتح بیشه آتش روناخ پس درست بخی پیغمبر سین شد پدیده گفت که ای فرشته
 آیا فلاح خوابیده ایست که قتل حرام کرد پسر را بخسید خدا پس گفت فرشته که ای محمد بخود حرام اند احست حق تعالی
 اختلاف دیان و دینی شان با بیان دین خواه دنیا و برای اوتکان است در آخرت عذا ب د بزرگ قال الشیخ
 بعضین بعضاً السید اب طالب رضی اللہ عن رحمہم ایه هنئھنا ماحظ ذرۃ عرب ایتھما
 انه قال اصحاب الحدیث فلم اتت علی الحسین بنت علی البی باثنا عشر ملکا
 احد هم علی صورت النین والثایع علی صورت الدادم والثانیة الباقون علی صورت
 شتری محشر و جو هم قد نسر را احتجهم و هم یمزونه یقولون انه سینزل بیلدک الحسین
 ابن فاطمه مانزل بھا بیل مرتباً بیل رس عطی مثل اخوها ریحیم علی قابلہ مثل در رنها
 بیل ر لم یقر ملک الا مانزل علی البی کل یقر عالسلا ر بعزم فی الحسین و پیغمبر پیغاب ما یعطی
 ر یعرض علیه تربیة ر الیتیم بقول اللہ تبارک علیه احمد بن خالد حاذلہ ر اقتل قاتله لا تمنعه بما طبله گفت
 شیخ عصرین محمد بن خاوسید ابن طاووس و روایت اینجا که فرمد شده است از روایت آن بود که ان اینکه تحقیق کفایت
 اصحاب حدیث که هر کاد ایه بر حضرت امام حسین علیہ السلام بیکسال کامل فرد آمدند پیغمبر حنادا دوازده فرشته
 بیکی ازان بصورت شیر و دیگر بصورت اژدها و دیگر بصورت انسان و بیشتر نوشتن کان دیگر

کو مانی قند ندارد و از ده سر اشکان مخفف کرد و نی هن سرخ بود در آذکرده با همی حوزه اد او شان جنگ علیه امینه اند و ما تم پری
 پکردن مسخره اراده نیکسته که تحقیق نمود باشد که نازل شود بر فرزنه تو حسین ه پسر فاطمه کنیه نازل شد پر امیں پسر آدم که او را
 لکمین ناق کشته بود و زو باشد که داده شود آن فرزنه تو اجری مشل اجره میل و باز کرده شود بر قافی او باز کن باش شنکن.
 قابیل و باقی عاند پیچ فرشته مکرا میکند نارل مشه بربنی و پر کی بخواند بر او سلام دهتم پرسی او سیکر و دھبیت و کشتی
 حسین ه و جنگ سیداد رسکنده ام را بتوابی که داده شود آن حسین و سرفرشته میکند رانید کنده است رسکنده ام خاک کن بر عال
 در رسکنده امیفر مود که باز هست ای خوارکرده آن خوارکشنده او را او بکش کشنده او را او ببره اندوز مکرداش کشنده او را او بکش
 و ثم قال فلمما انت عليه سنتان حجج البیهی الی بصر فوقف في العضر الطريق و استرجع
 و دمعت عیناه مسئله عذر لك فقال هذل حجہ میل جهنی عن اعنون بسط فراحت بقال
 لها کن بلا يقتل بنها دلی الحسین برضاء طمة بداران گفت محبن نا که چون آم بر حسین رویل
 یعنی عمرش بعد سال رسیده بروان آهد رسول خدا این پرسی متوقف شد رثتی راه گفت که اما الله و ماذان ایه رجهون
 و پر و پیشمان پرآب پیشنهاد نمیپس پرسیده شد از سبب کریه از انجام پرسیده نمیپس فرمود
 رسکنده ام که اینکه همیشی خبریه هم امری بگناهه در بیانی فرات که آن زمین را کبر مایکویند که دان کشته حوا پاش
 پرسین حسین ابن فاطم فقیل له من یقیتله یا رسول الله پس گفت شد با کدام کس حوا بکشت او را ای پیغما
 فقال سر جل اسمه یعنی بد پس گفت رسکنده ام حوا بکشت از امر دهی که نام او نزدی است و کانی انظر الیه
 والی مصروعه و بدل فته بهار کانی انظر الی السبابا علی اقتاب المطابیا و قد اهدی ماس
 دلی الحسین الی یعنی بد لعنه الله و من کو پیش چشم خود حاضری بینم و نظر سیکنم بسوی حسین عمده
 کشت انتادن او را جای دفن او در زمین که را اکرمای بینم صبوری اسیران بر جا زشتران و حال این است که فرسته
 شده است سر پر من حسین سوی پیغمبر مبعثت خدا باد پر اور فرالله ما بینظر احبل الی ماس الحسین یعنی فوج
 الاحوال ف الله یعنی فلبه ولسانه و علی به عذر ای ایما پس قسم مذاست که بینه میگرس تبعی

سهیں و دوست کند کھوئند . مثلاً ندست اجتماعی مردم وزبان او و مذاکرہ کیسے اور ایندیابی دروناک تدریج عین
 سفر و حمل ماما میمیز ما کذا خذ بناد سعد المیز و اصل معه الحسن و الحسین بخطب
 ن و عظالت انسان بعد ازان باز کنست پیغمبر عز و سفر خود در حالت غم و الم و نشکنگی خاطر و آن وہ پس برآمد پیر پیر
 و براہ خود صن و سین علیہما السلام را و خطب جواند و عذر و بنت کف مردان را قبلما طرع من خطبہ وضع مید
 الہی علی ما س الحسن ریحانہ العسری علی ما س الحسین و تعالی الہم محمد اعبدک ہسل
 و هذار طبیعت فی زینا . و منی و افضل ذریعتی و مرا خلفهم مائی امتی و قد اخیر نی چریل
 ان لدی هد امقتول باستمرا لا خر شہید مضرح بالدم اللہم مبارک له فضله علی
 مسادقات الشہداء اللہم لا مبارک ذکر خاتمه و خاذلہ راضلہ حرماء ک احشره فی
 اسفی درکو الجیم ایم ڈی وار فران تند سوکندا ام از خطبہ خود نہاد دست ناست خود را بر سر حسن عو دوست چی خدا
 بر سر حسین عو دکلنگ کی با مت یا بخپت ک کحمد بندہ تو و مغیرت است و این ہر دو یعنی حسن و حسین پاک ترین عترت من
 و بزرگزید کان شاہنہای من اند و پتیرن اور دمن اند و ان کسماں نہ کہ من صفح خود نواہم ک کہ و انہا را درست خود وہ
 تحقیق خود ارد است مرا بہریل کان پسرن کنت خام شد بصریعی حسن علیہ السلام و بمحبیعی حسین علیہ السلام شہید
 و آنود و خواجه شہد در حوزن پاک پس برکت وہ اندزاد کشته شدن و بکبر دان اند اندزادان ستمہ ادیار حسد ایا برکت
 و کشته و خوار کشته اور اور بسان اور باش و وزخ خود محشور کر دان اور اور اسف و حبسه دوست خ
 قائل فصلح انس بالبکاع و العویل کفت راوی ک کپس پاک برستند و م بجهیز و او از کمری ہر آور و نفع
 لہمم الہی م ایها انس ایتکو نہ لاصفر وہ اللہم کن لہ رلیاں فا صرا پس کفت آن مردم
 پیغمبر ک ایها انس کریم پیغمبر حسین مردم دکاری نیکندا اور بارجنه ایا تو دوست و مدد کار حسین پاک
 شد ترجیح عینی عوره و متغیر اللون تحریر الرجه خطب خطبة اخری من جرائم عینا
 تملاں د من عا پس ازان ترجیح کر دیگر مینی کفت ک انا لله و انا الیه راجعون در حالیکم

ز ج م ب شان پر کہنہ اور شفیعی از دو صورتیں کو شریعی آب و تشنہ و سیاہ از شاست اعمال خود مثمنہ تر د
بھی رایہ اخڑی اشہد سو گا امین لار ل فاقول لهم کیف خلقتہم فی النّقْلَيْنِ الْكَبِيرَ وَ الْأَنْعَامِ
تائب اللہ و عترت فیقولون اما لا کہ فی الْفَنَاءِ إِلَّا صَفَرَ فَلَنْ يَأْفَرُ فَنَاهُمْ كُلُّ مَمْزُقٍ
فاقول الیکم عن فضلہم ان ظهیر عطاشا مسو دتا و جو هم پس زان وار سود بمن سی دیکھ کر با
ستاده تراز علم اول پس بحوم ۱۰۰۰ ان علم کہ پسکنہ قادر کرد یہ شایعہ از سن بالغین اکبر و اصغر پس بکھنہ آئن کردہ و لکھن اکبر
پس مخالفت کردیم ما افراد یعنی من مخالفت احکام ایسی کردہ فران است پس اور دیم و ملن اصغر یعنی عترت پس خوار کھویم از اولاد پدر
کردیم امرا ہر پارہ کردیں پس بحوم دفعہ شوہد از مزدوس پس باز کہدا نہ ازاب یعنی از حوض کو شہ نسبتہ ربی و بدر عالیکے شہنشہ
رسیاہ شہ مدنی علی رایہ اخڑی نلمع نی را فاقول لهم من انتیم فیقولون محن اهل کلمہ الحق
والتفوی علامہ محمد ارجح قبیہ اهل الحق و حلقنا کتاب مہبہنا فا حلتنا احلالہ و حرمتنا حرمه
راجحتا ذریۃ محمد و فیضنا هم بكل ما اضر ناسہ الفتنا فی قاتلنا ملکهم من اهله
فاقول لهم ایش و افا فایسینکم محمد و لقل کنتم فی دام الدین کما وصفتہم هست فیهم من حقی
نیصیز و لکن صراحتی بین بعد ازان وار و شود بمن علی دیکھ کر کہ مان باشد اذ تو پس بحوم مان کردہ صاحب علم کہ شما بستیہ
پس بکھنہ اینکہ ما اهل علم تو حید و تقوی ایم از در مرہ اتمت نہ کم و ما بقدیصہل حق ایم و پرداستیم کتاب پرورد کار خود را
پس صلاح داستیم علاں آن قتاب ادھرام داستیم صرام آن کتابا و دوست کر بیم در بندھوگر ایس باری و اور دیم او شنہا
اپنے یاری داریم ازان ذات خود را وجہ کر دیم با اوتان کسی را کہ دشمنی کر دیا با اوتان پس بحوم ۱۰۰۰ اوتان کردہ با دی
و بشارت با دین بھی شما ام محمد و ہر آئندہ بحقیق کر دیو دشمنا در خانہ دینا پنا کنہ بیان کردیو شما پس بروت نام ارشاد
از حوض خود یعنی دوض کو شر پس اینا سراب شوند بر دی عمر پرسوں اللہ کان یو مأمع جماعة مرا صحبی
سایر افی بعض ایق و اذا هم بصیر بیل عویشی ذلک ان طریق مجلسی اللہ عنہ صبی
منہم رجیل یقبل بیرعیشیه و بل اطھہ شمار قعدہ علی چڑھ کھا پس کسی تفسیلہ فیصل عنہ

اخدرت متغیر و ریشه او سخن کرد و بود پس مزاد خبر دیگر فخر در حالی که دو خشم اخدرت علیه اشدم که بر ساخته شد
 قال اینها انسان نیز مختلف فیکم التقلید کتاب الله رعنی میزداج ماهی قصر تی انهمالن
 یفسر قاتی بس داعل الحوض الارادی این انظر همما الا را نلا استلکم فی الا ما امری بی بیله
 لا استلکم الا المودت فی القراءان انظر و نی این الامقوی عدداً اعلى الحوض و قد
 بغضتم عن فی ظلمتهم و هم و قتلهم و هم بیان فرمودن بهم است ام که ای مردان من بکذام غلبه
 خود رشنهان چین با که این جنبه ادعت است و اولاد رشنهان خود را و بحقیقت که آن کتاب خدا و عترت جد انجواب شد
 از بحکم کردن اینکه بر سند بخواه من بر حضن کوثر آکاه باستکم که من یی بینم اینها را آکاه باشید که تحقق من سوال بیکنم از شما
 در آن ماب که اینکه حکم کرده مرایان پروردگاری هم و آن ایست که سوال نخشم از شما بخود وستی را در اقرب رخود پس
 نکاهاری این امر را که هلاق است نکنید با من فردای قیاست بر حضن کوثر در اسکان که داشتیم کرد و باشید باعترف من
 داشته باشید او را ایه الا رانه سپر دعلم یوم القیمة ملث رایات مریم زهیه الامه رایه سودام
 مظلمه و قد فرغت لها المکنة فیقف على ما قول من افستم فینسور دلکریه فاقول انا احمد
 بی العرب والجیم فیقولون لجن من امبلکی یا احمد آکاه باشید که قریب است که در ذی قیامت داریم
 بیرون است علم از این امت یک علم سیاه تاریک و تحقیق که ترسند از تاریکی آن فرشتگان پس بجوم من اوشان را
 که شما بکنید پس فراسو شکنند اوشان ذکر مرایان بجوم که بهم احیمہ بخیر علیکم پس بجوبیه اوشان ذکر مرایان
 تو ای اسد فاقول لهم کیف حلقتمنی ماعبدی فی اهلی عترتی و کتابی بی فیقد
 مالکت بفضیحتها اما عترت فخر صناعی این یعنی هم علیحد پد الا ارض فارطی
 و جنی عنهم فیصل بردن ظلمها ماعطا شا مسیو دله و جس هم پس بجوم من اوشان را که بعد میانه
 این و با کتاب جنبه ای تعالی چه میم کرد و بد پس بجوبیه اینها که اما کتاب پس صدیع کردیم از اینی برآ و امر دنویه
 این مسیح بخودیم و لکن مرتضت تو پس هر ص کردیم برخیز که علاوه کنیم زرایر دی زمین پس باز کرد انم من و فیض

اذلک نقال ایشان هنرالبغی بونگاییم معا احسین . نایشه بونغ امیر ابر من بنت
 هند مه و یوسفی به ر حجه و عینه فاما احیه مجتہ بولی ایسی تقدی اجزان جهانیه
 یکون موافقاً معین فی قعده نیز بلاد . است کرد و شده بنت که هنری سوی سهاد با جماعت از اصحاب خود بیرون نشد
 و با همه کندراوشان اتفاق بخواهان که اینها نیز بازی پیکر و دیپس نشست بغير هذا اندر پیکر کوکی آزان کوکان و بوسه
 سهاد در سهان دوچشم او را لطف سیفر مود بر آن کوک پس ازان نیز نیز آن کوک را از فار خود پس بسیاری بوسه . نه این
 سوال مرد و شاهزاده از سه بیت آن شفقت کرد بحال کوک سهاد فرمود پس کفت بغير هذا ام که به تحقیق کفرن دیدم این هنریه
 که با صین و بازی پیکر داد و هم کرد این طفل خاک نیز قدر مصین برجیمه وی خاله برادری خود دوچشم خود پس این طفل را سازنده
 سید ام آزان سبب کرد و دوست بیدار دیمین فرزند صراحت خود را داد و خواهد بود از هدایات آزان حسین مدح زده
 کربلا و روى عرض لفاظ بعض اصحابنا عن ابی سلمه رضی الله عنہما ثالث دخل رسول الله
 صلی الله علیه و آله و ذاته یوم و دخل فی الشّرّة الحسن و احسین علیهمما اسلام و جلس
 جانبیه فما خذل الحسن بعلیه الیمنی بالحسین بعلیه السری و جعل بعلیه ایشان ایشان رهله
 ایشانی داد ایشانی ندانی و قال یا رسول الله ایشانی خذل الحسن و احسین . هنریه
 لا اجیمه ما رهمه ایشانی فی الدین و فی تائیین فی نقال جهانیل یا بنی الله ایشان الله فهل خلمه
 علیهمما با مرفا صریله نقال بـ ما همـ یا ایشانی نقال علی هـ ایـ الحـ مـ آـ ربـ عـوتـ و عـلـیـ هـ
 الحـ مـ آـ ربـ عـوتـ مـذـ بـ عـلـیـ هـ اـ دـعـوـتـ مـسـتـجـابـهـ فـاـنـ شـیـتـ کـانـتـ دـعـوـتـ کـیـ
 بـ عـلـیـ هـ اـ لـحـنـ وـ اـ حـسـینـ . نـادـعـ اـنـ سـلـیـمـهـمـاـ مـسـیـمـ . لـفـتـلـ وـ اـنـ شـیـتـ کـانـتـ
 سـصـیـتـهـمـاـ ذـجـرـتـهـ فـیـ شـفـاـتـهـ لـلـعـصـاـهـ مـسـبـعـ مـوـالـغـمـهـ نـقـالـ اـبـیـ هـیـاـ جـبـرـیـلـ اـنـ اـمـامـ مـعـجمـ
 هـیـلـ لـلـأـمـامـیـهـ یـلـرـ قـدـ اـجـیـتـ اـبـ نـیـکـونـ دـعـوـتـ ذـجـرـتـهـ شـفـاـعـتـیـ فـیـ
 اـعـضـاـتـهـ مـصـرـ . اـمـتـیـ رـلـقـضـیـ اـلـلـهـ فـیـ دـلـیـ مـاـ یـشـاعـرـ وـ اـیـتـ کـرـدـ وـ شـهـهـ بـهـتـ وـ رـتـ بـهـ

اصحاب و ائمه مسنونه تعالیٰ عنہا کہ کفت ام سدر کو سوچنے اور روزی دراٹھ بگانہ ناد در آمدند از پس اوصن
 و مصین لشستہ دو طرف خیسہ حنفی پس کر فست سوچنے احسن را برزا نوی خود فست و مصین ابہر نوی چپ خود و بوس
 ی داد کاری این دکا هی از ران کا دن اذل شد جبریل کفت ای سول اللہ تو دوست میداری حسن و حسین را پس کفت و بخوا
 کر چکونہ دوست خارم او شان را کہ آن ہر دو کل یانع من ان در دینا و جنکی حیثیت من ابہر پس جبریل کفت ای بنی حنفی
 یہ تحقیق کہ مسند ای تعالیٰ حکم کردہ ہست بہت بہاری پس صبر کرن بہ آن حکم پس کفت و سوچنہ کہ چیست آن حکم ای بلام
 من پس کفت جبریل براین حسن حکم کردہ ہست کہ بیرد مسموم و اور بہر خوارند و بہ این صین حکم کردہ ہست کہ بیرد خوارج بعنی
 اور از بعث نایند تحقیق کہ بہای بہ سیغہ دعائی ہست مسکن کسہ پس کہ نواسنہ باشی کہ نشد دعائی آبہای دو فرزند تو حسن
 و مصین پس دعا بخون ہیں کہ مسند ای تعالیٰ مددت داد آن سرہ و راستم و کث شدن و اکرم و رستہ باشی کہ باشد مصیبت او
 دیڑہ بہای شفاعت تو کنہ بکاران والذ است تو فرقی است پس کفت پندرہ حنفی ای جبریل من راصنیم بحکم ہر دو کا خود
 ارادہ میں ایم مکدا زا کہ ارادہ میباہی پر و دکار من و تحقیق کہ من دوست دوستم و قبول کہ دم ہیں کہ باشد دعائی من
 ذیجزہ بہای شفاعت من در کنہ بکاران ہست من و مقد کند و حسکر و مسند ای تعالیٰ و پسران من ایکجہز درست اوت
 الشذ الطوسي رکن باستانادہ عرب بنیل مولی بحسب بنت حبیث قاتل کا ماسعد اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم ذات یوم عندی ما یماجعاء الحسین ۖ مجعلت علیہ محفوظہ ان یوقظ
 البنی ۖ فغفلت عنہ فدخل را شعتره فوجبل ته ردیل تعد علی بطریقہ فی قفع بیته
 فی سرمه البنی مجعل میول علیہ فارد تارن اخلن لا عنہ فصال رسول اللہ دعی
 بنی یاز بنت حتی بفراغ من سعی لله فلما فرغ توجهنا ایسی ۖ و قاتا م رسیل فلما سجد
 ایم حلہ الحسین ۖ محلہ فلبت البنی حتی نقل قلمات ایم عاد الحسین محلہ حتی فرع من رحلتہ
 فینبط البنی صلعم میں کہ در جعل یقول ایہی ایہی جبریل نقلت یا رسول اللہ م لقدر
 رایلک الیوم صنعت شیاما صفتہ نقطاں فیم جاء نی جبریل فخرانی فی ای طبیعت

واحبینی ان امتنی تقتلہ و اتافی بترنہ حضراع روایت کرد و شیخ دو سے رحمت اللہ پا سن خواز
 خلید ارادہ کر دیں ب و ختره عجیب کو گفتند زینب بود و سوچندا م و ز سے خفته نزد من پس آمد حسین م پس شنول سیدنام
 اور او بیان میکردم از رفقن ب نزد پیغمبر بخوبی ایکھن عجیب نہ اصلع پس تما نیں شتم از حسین پس داد حسین
 پیغمبر نہ اصلع و از عقبی ای غیرم پسیم پس پانستم از انشیتہ بر سکم نی صبعم واقع شد خزانہ بدل حسین رہا نہ
 بنی صبعم پس بول کرد حسین پر پیغمبر خشد اصلع پس ارادہ کبر دم که بکیرم و برازورم حسین م را بر سکم و سونکم اصلع
 پس فرمود و سوچنہ اصلع که بخدا پسر مردایی زینب تا اکنون فارغ شود از بول کردن خود پس ہر کاہ فارغ شد حسین م
 از بول کردن و چنوسا خفت پیغمبر نہ اصلع و باستاد و نماز میکردا و پس ہر کاہ عجیب کرد پیغمبر نہ اصلع و ای بہ و شریعت
 تا وقتیکہ فرود آمد حسین از پیشست اکنون فرست و چون استاده شد پیغمبر نہ اصلع باز کشت حسین بخان خود تا اکنون فاش نہ
 پیغمبر نہ از نماز خود پس باز کرد پیغمبر خشد اصلع دست خود را وی کفت بخانها ای جیریں میں مراد پس لفڑم ہی زینب م سید
 از رسول مسلم کرای پیغمبر نہ اصلع حقیق کرد و یاد م ترا امر و ز که کردی ایکھن خودی کاری کفت و سونکه اصلع کرای
 ام نزد من جیریں م پس تحریت داد مراد و بصیرت حسین و خبر اداد مراد ہیں کہ حقیقت است من جواہ کشت اور ادا و اد
 جیریں برابن خاک سرخ نمک از مکان کشته شدن ابوالسعادات فرضنا میں العشرۃ عن ۶ حالہ
 خراج البی مربیت عایشہ فصر علیت فاطمة م فسمع الحسین م سکی نقیل المقلی
 رجایعہ یو ذہبی ابوالسعادات در فضایل عشرۃ روایت کردہ از رجال خود کہ بہوں آمد پیغمبر خدا
 رخانہ عایشہ پس رفت بخانہ فاطمه م پس شہید میں را کر کرہ بیکث پس کفت فاطمہ را کہ آیا ہند ای کگر حسین
 میں کشید ایمید ہ مراد ابن قولیہ باستاد عربی عبید اللہ علیہ السلام قائل کیا
 الحسین م بعلی ذات یوم فی حجر البی بلاغیہ و پیضا حکمہ فقاٹ عالیۃ یا پیرو
 اللہ ما اشیل اعجائبک بھل االصی فقاٹ لها بیلک و یکفت لا احجه ولا عجب
 تھے و هو شره فوادی و فترہ عینی اما ای امتنی مستقتلہ فصر نزادہ بعد فی

لکت اللہ لہ بحجه من حجی قالت یا رسول اللہ صلیم جحجه من حجی کے قال فاعل فاعل و حجتین من حجی قالت
 یا رسول اللہ حجتین من حجی کے قال فاعل فاعل و اربعه قال فصلہ نزل تفاصیل میں یہ ریاضت عجیب ہے حتیٰ بلع
 تفسیر جحجه من حجی رسول اللہ صلیم باعماہ ها ابن توبیہ باسنہ خود روایت کر دے ہے از ابو عبید اللہ
 علیہ السلام کہ اخیرت نزول میں ابن علی رضی درکنار بنی صلیم بود مناسب رسول اللہ با ادبازی سیکردا، سخندا اندیش کفت
 یا پیغمبر اصلیم برا خوش یا آید ترا این پس کفت رسول مسنا اصلیم برا شہ کہ وادی بر تو پکوند دوست می
 ہو خوش نتوم بان کہ نہ نہ دل من ہست فٹکی پشم من ہست ملن است من روز باشہ کہ نتل کند او را پس ہر کس کہ زیارت نہ
 اور اربعہ دفات اونویسہ خدا تعالیٰ برای او بھی از جہاںی من کفت یا شہ از وادی تجھب درج از جہاںی تو ای رسول خدا
 صلیم آن جہاںی لغبت راوی کہ پس عاشہ ہوارہ زیادہ نیکردا ورسوکندا ہے زیادہ نیکردا ورسوکندا ان سیکردا تا انکہ یہ
 نبود جو از جہاںی رسوکن اصلیم با عمرہ ہے یا آن جبہ ہے ر باستادہ عمر ابی عصر قال کاف رسول اللہ
 اذ ادخل الحسین احتذبه الیہ ثم یقول لا امیر المؤمنین امسکہ تم نقع علیہ فقبلہ رسیکی فیقول
 یا ابہ لم تکی فیقول یا ابہ اقبی موضع التیبون منکو ایکی قال یا ابہ ادا اقتلی قال ای اللہ
 ابولکو اخولکو انت قال یا اما نمصار در فاشتی قال نعم یا بنی قال نعم بنی در نا
 من امتنک قاتل لا یزدہ لی رین و ما بالکو اخالکو انت الا الصدیقون من یتی
 بیان قوتویہ روایت کر دے ہے از ابو عصر علیہ السلام باسنہ خود کہ اس بہ کفت کہ بود رسوکنہ اہر کاء کہ داخل
 مسند حسین سیکتیہ اور ابسوی خود پس سکفت بامیر المؤمنین مذکور ابن را پس سیکفت حسین کہ ای پڑھا کر یہ سیکت
 پس سیکفت رسوکن اصلیم ای پس من یہ یہ سم موضع تیغہ ای از توبیعنی در پیر مقامی کہ برتن قور سیین زخم شمشیر مقدمہ
 از رای پر سم کر کر یہ سیکتم حسین سیکفت کہ آیا من کشیہ خواہم شد کفت پیر سنه اصلیم اری قسم کہہ است کہ یہ تو
 اسرا در تو و توهہ کشیہ خواہد شد کفت حسین نہ مقابر را یہ جو احمد بود کفت پیر سله اصلیم آری ای پس جد احمد
 خواہد بود کفت حسین کہ پس مارا کر زیارت خواہ کر دا راست تو کفت پیر سله اصلیم کہ زیارت خواہ کر دا دیچے ترا

رہبود ترا تو ترا کمر صد بیان از است من تو عز جابر عنہ علیہ السلام قال میر المؤمنین علیہ السلام فنا
 سه شویں الله صلیم و قد اهدیت لی ام امن لیا و زید اور ترا قد من امنه فنا کل ثم قائم
 الی مرادیه الیست بصلی کی کعات فلم کار فی اخر بحوده بکی بکار شد یعنی افلام سیمیله
 حلی من اجل اجل راعظا ماله ذقا مه الحسین فی جحرہ و قال یا آبہ لقد دخلت بستان ماسرا شیخ
 کسر و ناب خولک ثم پنکت بکار غنیما ناما بکار فقا یا بسی اتائی جبر میل انفانا جزئی یکم
 قتلی در مصارع کمر شستی فقال یا آبہ نما من یزد علی ششیها فعال یا بسی اریک طوالیف من
 امتنی یزد و یکم فیلم سوییل المتأله که در حیثیت میل ایهم بیو م القدریه حتی احلفهم من اهوال
 الساعه فیض ذلیل یا هم که سکنیهم اللہ جنة دریست است از جابر که اور رامت کرد از ابو جعفر علیہ السلام
 گرفت امیر المؤمنین که زیدت کرد مار رسول الله صلیم یعنی بسی اندیمه ما آمد اکفت و حایید پر فرست و دبر و ام این شیوه
 و سکنه و خدا پرسی خدا نهاد بدر ازان یعنی نیاد فرسوده خاست و داشت بکوشش ما بپسل نهاد که از پنهان
 رکعات و در آخر بجوده کربیست که بستن بسته بپس سوال بکار بیکس از ایوب تعظیم را بدل او این اکناسب که موصی
 کرد جیست پس آدم حسین عذر کرد راه و گفت ای پدر برآیند در آمدست. خانه ای پس از تا زدن شده بکم پھری شل
 شاد مانی خود را ماند تو پس کربیستی پس اندیمه مفروم کرد مار ای پس چه میر کرد یا نید ترا کفت غبہ مهای پس بکم جبریل نزد
 من آدم پس خبر داد را باینکه شما کشته خواهند شد و معاشر و قشلاق کار و معاشر حوا به پر پس گفت حسین عذر کرد
 برای افسوس کی زیارت کند مارا با وصف پر کشته و دشفرق بودن معاشر ما فرسوده نیمه صلیم ای پسر احسان کرد یا
 شما کشته کرد و یعنی اند از است من که زیارت فرمی کرد شما ای پس ایام خواهند کرد بحسب آن زیارت کنید
 از من و ستر اداره دلاریم بر من اینکه یا یم نزد ایشان روز قیامت تا خدش دیم از بیوی ای قیامت که پنهان
 او شان را پس بکنید و یا بی و یا ایشان را امنیتی تعالی در جنت المغید، راه دردی ای ان یعنی صلیم
 مکان ذات یوم جالس ای دحوله علی رفاطمة الحسن راححسین علیهم السلام فیض